

«کی جی بی» و «کی جی بی زادگان» در افغانستان

در جواب «معلوم الهویه» ای بنام انجنیر یاسین فولادی



در مزاج بدرگان جز فحش کم دارد اثر
زخم سگ را بی لعاب سگ چسان مرحم کنم؟

خوانندگان علاقمند از مدتی بدینسو زنجیره بهم پیوسته ترجمه های اینجانب از رساله «کی جی بی در افغانستان» نوشته واسیلی میتروخین کارمند دیرین سال کی جی بی، دستگاه جهانی جاسوسی اتحاد شوروی سابق را روی سایت های انترنتی «افغان جرمن آنلاین» و «گفتنمان» پیگیری و مطالعه کرده اند که برای اولین بار اسنادی را از آرشیف کی جی بی در ارتباط ایجنٹ بودن اراکین و سربرآوردگان «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» (ح.د.خ.ا.) با شمه هایی از ننگ نامه زندگی سیاسی این جاسوسان برملا ساخته است. خوانندگان هریک برابر فهم و طینت خود از آن برداشت هایی نموده اند. اخیراً آقای انجنیر یاسین فولادی، یکتن از «سنگک» شده های ح.د.خ.ا. برابر با طینت و فطرت «اگسایی» و «خادی» خود قلم برداشته و «مکتی» بر ترجمه های اینجانب نموده و به شیوه معروف «اگسایی» و «خادی» اینجانب را نوازش و مورد تفقد قرار داده است.

نشر مقاله آقای فولادی توسط «افغان جرمن آنلاین» کاربایسته بی بود چون از یکطرف حق آقای فولادی ادا شد که زحمت کشیده بازتاب فطری خود و همکیشان خود در برابر افشاگری های «تاواریش» سابقه شانرا به نمایش گذاشت و از طرف دیگر پورتال افغان جرمن آنلاین با نشان دادن اخلاق خجسته پرهیز از سانسور آرای مخالف نمونه ارزنده بی از رسالت ژورنالیستیک را ارائه داد، چیزی که آقای فولادی و تاواریش های کی جی بی و رفقای هم سلک خلقی و پرچمی اش چه در روزگار دولت و دولتمداری شان و چه پس از آن هرگز جرأت و شهامت آنرا نمی توانستند و نمی توانند داشته باشند.

و اما برای من، نشر مقاله آقای فولادی مؤجد احساس دوگانه رضائیت خاطر از یکسو و بار دل از سوی دگر شد. رضائیت خاطر از آنکه قوله دژخیمان کوردل و شرف باخته خلقی و پرچمی همچو آقای فولادی برایم نشانه آنست که زحمت من در ترجمه رساله مذکور و قرار دادن آن در اختیار هموطنان و نسل های آینده پاداش خود را یافته و تیر به هدفش نشسته است زیرا اینان حتی تاکنون که محصول «انقلاب برگشت ناپذیر ظفرنمون و شکوهمند هفت ثور» شان میهن و هم میهنان ما را بدین روز و روزگاریه رسانده است هنوز هم معنی شرم و آزر را دریافته اند. این از یکسو، و بار دل از آنکه بین انتخاب «بد» و «بدتر» قرار گرفتم، چون اگر با تعرض هایی که آقای فولادی بر شخص اینجانب ارزانی فرمودند پاسخ درخور دهم باید برای ادای حق شان به سطح خودشان فرودآیم که نصیب هیچ انسان شریفی مباد، و اگر دم فروبندم و پاسخ ندهم فرومایگان سنگک شده خلقی و پرچمی

تعداد صفحات: ۱ از ۵

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

maqalat@afghan-german.de

آنرا دال بر لاجواب بودن و یاهم جبن و ترس اینجانب تعبیر خواهند کرد که باز هم چنین ننگ و مذلت از همه انسانان شریف دور باد. بنابراین با انتخاب «بد» در برابر «بدتر»، خود را ناگزیر از پاسخ دهی می بینم. نیاز به یاد آوریم که چون همه چیز آشکار است، هرگز به سنگک شده های خلقی و پرچمی رضائیت خاطر درگیر شدن در دایره بی فرجام دیالوگ خصمانه و گفت و شنید زنجیره پی در پی مورد یا سائر مواردی را که به ننگ نامه زندگی ح.د.خ.ا. ارتباط می گیرد نخواهم داد تا آنها بدینوسیله وقت و حوصله و نیرویم را از رسوا سازی مستند و طنز و شوخی – تاحدی که در توان است – به تحلیل برند. بنابراین، این اولین و آخرین پاسخم، چه در حال و چه در آینده، به چنین جفیدن ها خواهد بود. از خوانندگان گرامی «مجهول الهویه» مانند خودم بخاطر تندگی و گزندگی بیان این پاسخ از پیش پوزش می خواهم، چون وقتی انسان با پی شرمی و آزرمت شناسی اعضای «سنگک شده» حزبی مقابل می شود که ملتی را به گودال تباهی و بدبختی پرتاب کرد ولی هنوز بخود نمی گیرند و همچون قحبه های هزار داماد گریبانگیر دیگران شده آنانرا بیاد ناسزا می گیرند، نمی توان شیوه بیانی جز این را بکار برد.

آقای یاسین فولادی در ابتدای مقال شان می فرمایند:

«برگرداننده شخص مجهول الهویه ای که خود را حمید سیماب معرفی میکند ، می باشد. وی که واقعاً در فحش گویی و یاهو سرایی دکتورا دارد ، در مقدمه این برگردان ، که پر از دشنام و ناسزا در سطح اوباش کوچه ها است ، سعی نموده است طوری وانمود کند که موفقیت بزرگی نصیب گردیده ... »

آقای فولادی، در قسمت «مجهول الهویه» بودن باید با گردن پت اذعان کرد که «ما ملامت!». آری، من مجهول الهویه هستم مانند هزاران انسان این وطن که حزب دموکراتیک خلق افغانستان راهی پولیگون ها و گورهای دسته جمعی کرد. من مجهول الهویه هستم مانند هزاران انسان شریفی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اتاق های تحقیق و شکنجه گاه های آگسا و خاد، در زیرخانه های وزارت داخله و خاد شش درک و خاد دارالامان، خاد صدارت و خاد ولایات و ولسوالی ها بجرم شرافتمند بودن، زیر دهل «هفت ثور» نرقصیدن و زبونی جاکشی روسها را نپذیرفتن، در زیر شکنجه های شما جان خود را، زندگی خود را، عزیز خود را، پدر و برادر و فرزند خود را از دست دادند. من مجهول الهویه هستم مانند هزاران هزار مرد و زن و کودکی که در روستا های سوخته افغانستان زیر بمباران روسها و اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان تکه تکه شدند و سوختند و زیر خرابه های خانه های خود مدفون گشتند. من مجهول الهویه هستم مانند هزاران انسانی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان زنده در گورهای دسته جمعی انداخت و بالای شان بلدوزر گشتاند. من مجهول الهویه هستم مانند میلیون ها هموطن شریفی که با قبول کابوس فرار ناگزیر از پی آمدهای شوم کارنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان در دیاران بیگانه آواره و در یوزه گر و دربدر گردیدند. آری، آقای فولادی، من واقعاً مجهول الهویه هستم چون قطره ناچیزی در رودبار خروشنده قربانیان جنایات شما و رفقای حزبی حزب دموکراتیک خلق تان هستم. و در برابر ما همه «مجهول الهویه» ها، شما واقعاً «معلوم الهویه» هستید، همانگونه که «نابغه شرق» تان، بنیاد گذار حزب تان، «تره کانوف» تان معلوم الهویه است، همانگونه که «شاگرد وفادارش» معلوم الهویه است، همانگونه که ببرک کارمل میل سوارتان معلوم الهویه است، همانگونه که اسدالله سروری قصاب آگسا و داکتر نجیب قصاب خادتان معلوم الهویه هستند. آقای فولادی، در مجهول الهویه بودن، «ما ملامت!».

اما در قسمت دکتورا داشتن در فحاشی و یاهو سرایی: شکسته نفسی می کنید، آقای فولادی! شما به شهادت نوشته تان درین فنون ناشریف استاد هستید چون شاگرد ممتاز و سنگک شده مکتب وطنفروشی و روس پرستی حزب دموکراتیک خلق افغانستان هستید. نفرین همه «مجهول الهویه ها» نثارتان که هر فریاد درد و دادخواهی قربانیان جنایات حزب تان و هر افشاگری کارنامه سیاه تانرا «یاهو» می پندارید.

آقای فولادی پس از وطنفروش خواندن اینجانب (روسی های حرفوی هم به همه زنان شریف دشنام روسی بودن می دهند) و پس از خیال پردازی های افیونی در مورد مردمی و وطنپرست بودن حزب دموکراتیک خلق افغانستان چنین ادعا می کند:

«ایستاده گی یک عده از اعضای حزب در برابر شوروی ها در موضوعات جداگانه و در مواردی که منافع مردم و کشور مطرح بود ، شاهد انکار ناپذیر این ادعا است . اگر انسان های جاسوس صفتی چون واسیلی متروخین و

حمید سیماب آن را به خاطر فریب مردم طور دیگری تعبیر می نمایند، نماینده گی از وجدان ناپاک خود شان میکند»

جالب است! آقای یاسین فولادی از ایستادگی اعضای ح.د.خ.ا. در برابر ارباب و معبودشان که حمد و ثنایش بامگاه تا شامگاه ورد زبان و مهر جبین اعضای ح.د.خ.ا. بود حرف می زند ولی نفرموده اند که در کدام مقطع و در چه موردی در برابر ارباب چشم بالا کرده و ایستادگی نموده اند؟ آگاهی و حافظه سیاسی بیشترین نسل ما تا زمان مبارزات انتخاباتی آقای کارمل و سائر معلوم الهویه های خلقی و پرچمی در سال های ۴۰ برمی گردد و هر چه می بینیم و می پالیم در هیچ جایی هیچ نشانه یی از چنین جرأت و شهامت در کارنامه ح.د.خ.ا. نمی یابیم. از «مواردی که منافع مردم و کشور مطرح بود» فرمودید. آیا هرگز کسی از شما خلقی ها و پرچمی ها گاهی به مردم کشور توضیح کرده اید (یا از ارباب پرسیده اید) که چرا، مثلاً، میتر گاز صادراتی صفحات شمال در آنسوی مرز، در خاک اتحاد شوروی، قرار داشت و هرگز هیچ مقام افغانی (بافرض اینکه قرار داشتن میتر فروش فروشنده در خانه خریدار منطق یا توجیهی داشته باشد) نه به آن دسترسی داشت و نه اجازه پرسش؟

آقای یاسین فولادی سپس با کارشناسی (و شاید هم از روی سابقه و تجربه شخصی) درفشانی نموده شرایط جاسوس شدن را توضیح می کند:

«میان استخدام شونده و ارگان استخدام کننده [برای جاسوسی] حتماً قرارداد تحریری عقد میگردد ، که طی آن مکلفیت های هردو طرف ، چگونگی و اندازه پرداخت های پولی ، شماره یا نام مستعار و غیره درج می باشد. هیچ جاسوس یا اجنت بدون امضای سند تحریری مبنی بر قبول شرایط و تأکید بر وفاداری ، استخدام نه میگردد»

و از آنجاییکه چنین سندی با امضای بزرگان و عالی مقامان ح.د.خ.ا. هنگام استخدام شان بحیث جاسوس توسط کی جی بی در دست نیست، بنابراین نتیجه می گیرد که:

«... اینها همه حرف و حکایت است که برای بر کرسی نشانند آنها هیچ نوع سندی ارا نه نگردیده است . ازین حرف های مفت در مورد هر کسی میتوان گفت و ازین حکایات خیالی در مورد هر کسی میتوان بافت . برای اثبات ادعای بلند بالای اجنت نامیدن حتماً باید سند معتبری از قبیل کاپی مقاله میان اجنت و دستگاه استخدام کننده، کاپی سند تحریری اخذ شده از اجنت مبنی بر پذیرش شرایط استخدام و ابراز وفا داری ، یا در حد اقل کاپی یک راپور استخباراتی تحریری با خط و امضای وی، ارا نه شود . درینجا حتی یک سند ساخته گی هم در زمینه وجود ندارد (گرچه دستگاه های استخباراتی، امروز قادر به جعل همه چیز استند)»

می گویند هیچکسی کورتر از کسی نیست که نخواهد ببیند و کورتر از کسی نیست که نخواهد بشنود (و باید اضافه کرد: هیچ کسی بی حیا تر از آنکه حیا نشانسد نیست). چشم کور و گوش کر را شاید چاره یی باشد اما وجدان کور چاره ناپذیر است. آشکار است که هیچگونه سندی سنگگ شده ها را مجاب نخواهد ساخت چون آقای فولادی باگفتن اینکه «دستگاه های استخباراتی امروز قادر به جعل همه چیز هستند» از پیش شرمگاه خود را پوشانده است و هرگونه سندی هم از هرمنبعی، چه در حال و چه در آینده، اگر براید آقای فولادی از پیش ایمان آورده است که جعل کرده فلان و بهمان دستگاه استخباراتی غیر روسی هست و خواهد بود. اما برهان قاطع همانا عمل و تجربه و تاریخ است. مگر لیست سیزده هزار ستم کشته حزب دموکراتیک خلق افغانستان که «شاگرد وفادار» خون های آنانرا با بروت های استاد خود «تابغه شرق» گویا «پاک کرد» جعل کدام دستگاه استخباراتی است؟ مگر گورهای دسته جمعی اخیراً کشف شده قربانیان جنایات حزب دموکراتیک خلق افغانستان جعل کدام دستگاه استخباراتی است؟ مگر میل سواری آقای کارمل بر تانک روسی و آورده شدن دولی اش از آنسوی مرز شمال کشور بنام «مرحله نوین و تکاملی انقلاب شکوهمند ثور» (به اصطلاح «انقلاب» حزب دموکراتیک خلق افغانستان) جعل کدام دستگاه استخباراتی است؟ مگر قرار گرفتن همه صلاحیت ها و مقدرات کشور، از مقام آقای کارمل گرفته تا کاتب دفتر، بدست «مشاورین» روسی جعل کدام دستگاه استخباراتی است؟ مگر شکنجه های اعمال شده توسط شخص آقای داکتر نجیب الله و زیردستان خادیشش، انباشته شدن زندان ها و اعدام های شبانه بدست آنان، جعل کدام دستگاه استخباراتی است؟

خائنین و شریفبختگان وجدان مرده همه از یک گریبان سر می کشند و نخستین دفاع (بخوان: دیده درایی) آنان نیز همانست که آقای فولادی چنین رسا بیان می دارد: «برای اثبات ادعا ... حتماً باید سند معتبری ... ارائه شود».

تعداد صفحات: ۳ از ۵

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

maqalat@afghan-german.de

درکشوری که فزون بر هشتاد در صد آن بیسوادند، درکشوری که هیچگونه زیربنای استوار اداری و حقوقی ندارد و آنچه بود موم دست تزویرهای خودکامگان و اربابان قدرت بود (و هست)، درخواست حد اقل «کاپی مقاله ... کاپی سند تحریری ... کاپی یک راپور ...» بمثابة سند معتبر و گواهی بر سیاه کاری های ارباب قدرت ترفند «مرزا قلمانه» و برگ برنده دغلی در بازی شیدان، و همانا فرستادن عقب نخود سیاه است، بخصوص آنکه وقتی دستیاب هم شود از پیش یقین است که «جعلی خواهد بود». آقایان گلبدین حکمتیار، برهان الدین ربانی، عبدالرسول سیاف، قسیم فهیم، رشید دوستم، کریم خلیلی، حاجی محمد محقق، یونس قانونی، اسدالله سروری، بازمانده های عبدالعلی مزاری و سائر خائنین برادرکش و وطنفروش مانند شما همه سپاسگزار شما، آقای فولادی، که چنین از جنایات آنها نیز دفاع کرده اید چون باوجود شهادت تاریخ و چشمدید و سرگذشت یک ملت اثبات خود فروختگی و جنایت را مشروط و منوط بر ارائه سند معتبر دانسته اید - آنها در حالی که اسناد برآمده از عرش خیانت و جنایت هم برایتان معتبر نیست چون «دستگاه های استخباراتی، امروز قادر به جعل همه چیز هستند!» تعجبی ندارد که محاکم درمانده دولت کرزی تاکنون نتوانسته اند سرجلاد خون آشامی چون اسدالله سروری (از رهبران حزب «پرافتخار» دموکراتیک خلق و معاون رئیس جمهور در «مرحله نوین و تکاملی "انقلاب شکوهمند ثور"») را محکوم کنند زیرا هنوز هم دنبال «سند معتبر» می گردند، و تعجبی نیز ندارد که سرجلاد «فرهیخته تر» حزب دموکراتیک خلق افغانستان، داکتر نجیب الله، وقتی ناقوس پایان کار برایش بصدا درآمد نخستین کاری که کرد امر بر نابودسازی کلیه اسناد خاد، بخصوص ریاست تحقیق آنرا، صادر کرد تا هیچ سندی از نامردمی جانبان خادیسیت نماند و سنگک شده هایی مانند آقای یاسین فولادی بتوانند غر زند و طلب «اسناد معتبر»ی کنند که بدست خود از بین برده اند.

ولی تاریخ بی رحم است. آقای فولادی و سنگک شده های خیانت و جنایت از هر قماش و کرباسی که باشند - خلقی، پرچمی، جهادی، طالبی - می توانند مطمئن باشند که اسناد کوبنده تر از پارچه کاغذی که امید خود را به نبود آن بسته اند و کوبنده تر از آنچه تا کنون برآمده است وجود دارند و دیر یا زود - همانگونه که آرشیف میتروخیچن پس از دو دهه از اندرون کی جی بی برآمد - برخواهند آمد. حقیقت نمی میرد و هراندازه اهریمن کرداران آنرا سرکوب و انکار کنند باز هم چشم می گشاید و آواز بلند می کند، همانگونه که دیدیم گورها سخن گفتند و استخوان ها گواهی دادند. آقای فولادی و رفقاییش یقیناً اینرا می دانند و در کابوس سهمگین آنروز بسر می برند، از همین سبب افیون انکار واقعیت بکار می برند تا توهم بیخودانه «الگویی از پاک نفسی، راستکاری و وطن پرستی» و «بهترین و صادق ترین فرزندان این کشور» بودن امثال تره کی، امین، کارمل، سروری، نجیب و خود آقای فولادی و سائر همکیشان را کیف و نشئه خاص بخشند. از همین سبب هم است که در برابر هر آنچه این خواب افیونی را پریشان سازد قوله سرمی دهند و پریشان سازنده خواب خود را در آئینه ضمیر خود دیده «خود فروخته»، «وطنفروش» و «جاسوس» می نامند. انکار واقعیت عامل و سرچشمه سی سال بدبختی و تباهی وطن برای سنگک شده های خلقی و پرچمی چنان مخدر کارا و مؤثر است که در گام اول چشم و گوش شانرا در برابر واقعیت عینی کور و کر می سازد و سپس وجدان شانرا (اگر داشته باشند) می کشد تا هرگونه سند و گواه و دلیل و برهانی برایشان «جعلی» و «تبلیغات به خاطر تحت تأثیر قرار دادن اذهان عامه» باشد. وجدان مرده را درمانی نیست. آقای فولادی و همکیشان، کابوس تان را بیداری مباد.

شرف باختگانی چون آقای فولادی و سائر سنگک شده های حزب دموکراتیک خلق افغانستان بخاطر بی شرمی شان در انکار خیانت ها، جنایت ها و وطنفروشی های حزب شان و رهبران جاسوس آن شایسته نفرین ابدی مردم و تاریخ هستند ... و نباید بخاطر آنچه هستند از آنها گله داشت. به همین سبب است که باید فراتر از آنها دید و - گرچه سخت دشوار است - حساب عده بی را از حساب اینان جدا کرد. با چنین دیدی، زشتی مطلق گرایی حکم می کند که «بد مطلق نباشد در جهان». نگارنده باور دارم که در صفوف ننگ زده حزب دموکراتیک خلق پیشین، حزب وطن پسین و هرآنچه انجمن های شغالان امروز نام خود را می گذارند، عناصر و افرادی وجود دارند که وجدان شان هنوز رمق دارد، بر خیانت و جنایت رهبران خود آگاه و باورمند، از بزه آن منزله و از روسیاهی جفای خود در ایستادن در صف جاسوسان، وطنفروشان، روس پرستان و آغازگران برپادی افغانستان سر افکنده و شرمسارند. راهی که چنین اشخاص بطرف دوزخ پیوندند و مردم خود را در آن افگندند شاید با نیات نیک مفروش بود. باوجود درد و داغهایی که از هویت و کارنامه جمعی چنین عناصر بدل مردم و تاریخ کشور نقش بسته است،

همانگونه که در پیشگفتار ترجمه «کی جی بی در افغانستان» نوشتم، نمی توان اسیر درد و داغ گذشته باقی ماند و باید به آینده دید و بطرف آینده ره گشود. برای چنین امری ناگزیر باید گزینه تیغ کین در نیام کردن را سنجید، ولی برای اینکه چنین تمکینی ممکن باشد و برای اینکه ارواح پدران ما، مادران ما، برادران و خواهران و فرزندان ما که بدست خلقی ها و پرچمی ها - مستقیم یا غیر مستقیم - شرنگ مرگ و بربادی و نامرادی سرکشیدند ما را به خاطر بازماندن دروازه بخشایش بروی شیر آدم خورده های اینان بیخشند، کمترین انتظاری که از خلقی ها و پرچمی های وجدان نمرده می توان داشت دیدن عرق شرم برجبین شان و شنیدن واژه «ببخشا!» از لبهایشان در آستان تاریخ و مردم است. از همین جاست که وقتی می بینیم که چنین نیست و یاسین فولادی ها هرزه گی و دیده درایی را به آسمان هفتم رسانده اند، خاموشی و شکیبایی دیگر آویزه ننگ می گردد. «پدرکشتی و تیغ کین کاشتی، پدر کشته را کی بود آشتی».

شکی نیست که از برخی جهات کارنامه خلقی ها و پرچمی ها در برابر شنایع و فجایع احزاب و تنظیم های اسلامی جهادی و طالبی رنگ می بازد. حساب آن وحوش و بهائم جداست و درینجا ما را با آن اوقیانوس لجن کاری نیست، اما آنچه گفتنیست اینست که دعا بردن کفن کش قدیم او را «الگویی از پاک نفسی، راستکاری و وطن پرستی» نمی سازد، از «بهترین و صادق ترین فرزندان وطن» در حساب نمی آرد و از بار نفرینش نمی کاهد بلکه بر آن می افزاید چون رسم اهریمن کرداری همو گذاشت. بزرگترین روسیاهی تاریخی نه تنها برای کفن کش قدیم و شرکاً بلکه برای ارباب و معبود شان درینست که بنام والاترین آرمان های بشریت نامردمی کردند و زلال باور و امید به اندیشه های والای انسانی را در کام خلق های ملیونی به شرنگ نومیدی مبدل ساختند.

آقای یاسین فولادی اگر بویی ازین واقعیت ها برده بود چنین هرزه نویسی را ترزبان ذهن ناپاک نمی ساخت، اما

حق نهان نیست ولی خیره نگاهان کورند

بیدل از شبیره کیفیت خورشید مپرس